

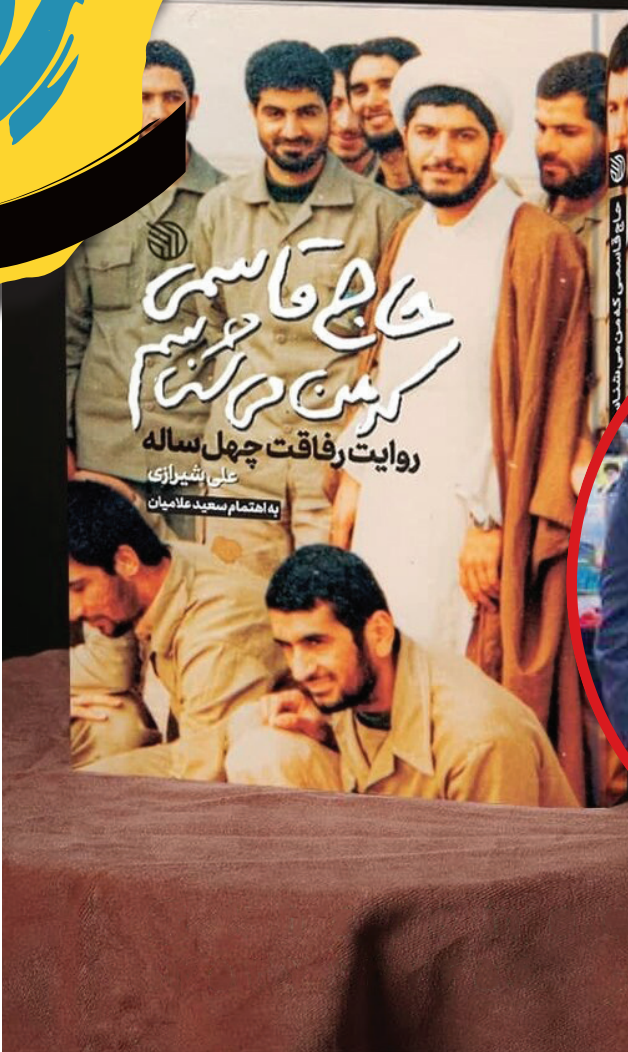
حاج قاسمی که نخواهیم شناخت

گفت و گو با حجت الاسلام «علی شیرازی» نویسنده کتاب «حاج قاسمی که من می شناسم» که حدود ۴۰ سال در کنار سردار بوده و خاطرات زیادی از سبک زندگی او دارد

مجید حسین زاده | روزنامه نگار

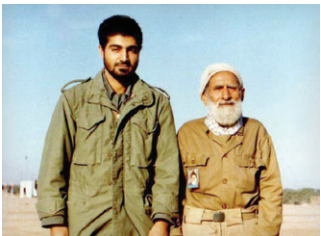
پرونده

داغ شهادت حاج قاسم روی دل های ما دو ساله شد و هر چه بیشتر از او، خصوصیات اخلاقی و رفتاری و سبک زندگی اش می گویند و می شنویم، تازه متوجه می شویم چه گوهر گران بهایی در کنار ما زندگی می کرده و برای دفاع از وطن و ناموس مان پذیرای چه خطرانی می شده است. حجت الاسلام «علی شیرازی» جانشین سازمان عقیدتی سیاسی وزارت دفاع و نماینده سابق ولی فقیه در نیروی قدس که حدود ۴۰ سال در کنار حاج قاسم بوده، روایت های متفاوت و کمتر شنیده شده ای از زندگی و رشادت های سردار دل ها دارد. به تازگی، کتاب «حاج قاسمی که من می شناسم» که حاوی خاطرات این ۴۰ سال آشنایی است، توسط انتشارات خط مقدم چاپ شده است. رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار اخیرشان با خانواده و اعضای ستاد بزرگداشت سردار شهید حاج قاسم سلیمانی در ویدئویی که در فضای مجازی منتشر شد و گر به کم سابقه ایشان را در جریان روایتی از انتظار سردار سلیمانی پشت در اتاق عمل جراحی و همراهی با خانواده دوست شهیدش به تصویر می کشید، فرمودند: «من دارم یک کتابی را می خوانم در باره شرح وضع اخلاقی و زندگی شهید که یکی از دوستان قدیمی ایشان نوشته، سلیمانی که من می شناسم. یک چیزهای جالبی آن جا هست، در پرونده امروز زندگی سلام به سراغ نویسنده این کتاب رفتیم تا برای مان از نکات آموزنده سبک زندگی سردار شهید حاج قاسم سلیمانی بگوید.



می گفت به هر جایی رسیدم از خدمت به والدینم است

از نماینده سابق ولی فقیه در نیروی قدس می پرسم که رمز موفقیت حاج قاسم از نظر خودش چه بود، آیا سردار در این باره صحبت کرده است؟ اومی گوید: «حاج قاسم در اوج بزرگی، در اوج شهرت، در اوج عزت و... البته مشغله های کاری زیادی که داشت، هر طور شده وقتش را خالی می کرد تا حتما ماهی یک بار از تهران پرود به کرمان و بعدش از کرمان تاروستانشان تقریباً دو ساعت با خود روزه است، تا پدر و مادرش را ببیند. وقتی می رفت پیش آن ها، من دیده بودم که مثل یک عبد دلیل در کنار آن ها بود. دست شان را می بوسید، پایشان را می بوسید، در خدمت آن ها بود، هر کاری داشتند انجام می داد، احترام زیادی برای آن ها قائل می شد و خودش می گفت هر چه دارم از خدمت به والدینم است.»



علاقه زیادی داشت که با جوانان همکلام شود

«سردار یک شخصیت نظامی بود اما جامع الاطراف، فرهنگی و عرفانی بود. یک شخصیت عاشق جوان ها بود». نماینده سابق ولی فقیه در نیروی قدس می افزاید: «این نکته را کمتر جایی گفتیم که وقتی سوار هواپیما می شدیم، ما با ایشان زیاد سفر می رفتیم، چه داخل و چه خارج از کشور، می گفت که عشق من این است وقتی سوار هواپیما می شویم بینم یک جوان کنار من نشسته است و با این جوان در طول این سفر صحبت کنم، ما وقتی سوار هواپیما می شدیم، ما معمولاً خسته بودیم یا می گفتیم چند ساعتی استراحت کنیم چون در مقصد، کار زیاد خواهد بود بنابراین مقداری بخوابیم. اما او همیشه به من می گفت که عشق من این است که یک جوان کنار من بنشیند، از اول سفر تا آخرش را او حرف بزمن تا اگر شبهه ای دار، آن را برطرف کنم. با جوان ها انس می گرفت.»

سال ۶۱ در اهواز برای اولین بار حاج قاسم را دیدم

حجت الاسلام «علی شیرازی» درباره نحوه آشنایی اش با سردار سلیمانی می گوید: «آشنا شدن ما قبل از عملیات بیت المقدس بود. من برای این عملیات از طریق سپاه تهران به اهواز منتقل شدم. آن موقع تازه تیپ ثارا... شکل گرفته بود. من در این تیپ به عنوان روحانی گردان حاضر شدم. قبل از این عملیات، اولین دیدار من با حاج قاسم بود. بنابراین سال ۶۱ در اهواز، شروع دوستی ما رقم خورد. فروردین ۶۵، به دستور حاج قاسم، مسئول تبلیغات لشکر شدم. این همراهی و رفاقت ادامه داشت تا این که سال ۹۰ به خواست او، مسئول نمایندگی ولی فقیه در نیروی قدس شدم و هشت سال از پرفراز و نشیب ترین روزهای جبهه مقاومت را با حاج قاسم گذراندم.»



آشپز بود و خودش از خانواده رزمنده ها پذیرایی می کرد

می گویند حاج قاسم پشت آن چهره جدی در مناطق عملیاتی، اهل مزاح و شوخی هم بوده است. جانشین سازمان عقیدتی سیاسی وزارت دفاع در این باره می گوید: «اهل شوخی بود، هم شوخی می کرد و هم شوخی می پذیرفت. خودش را هیچ وقت نمی گرفت. البته موقع کار خیلی جدی بود. در جنگ و میدان عمل، عصبانی می شد، داد هم می زد تا جان نیروهایش را حفظ کند، یقه هم می گرفت، یک بار به یکی از نیروهایش گفت که اگر شما می توانی سنگ محکم تری بسازی ولی نساختی، روز قیامت من یقات را خوار می گرفت و باید جواب بدهی، اما همین حاج قاسم، وقتی عملیات تمام می شد، زن و بچه رزمنده ها را دعوت می کرد، خودش غذا درست می کرد و این افراد پذیرایی می کرد. خودش آشپز بود، البته می توانست آشپز از لشکر بیاورد، اما انس اش با نیروها این گونه بود که خودش از آن ها پذیرایی می کرد.»



اصرار داشت غذای رزمنده ها، داغ و با نوشابه باشد

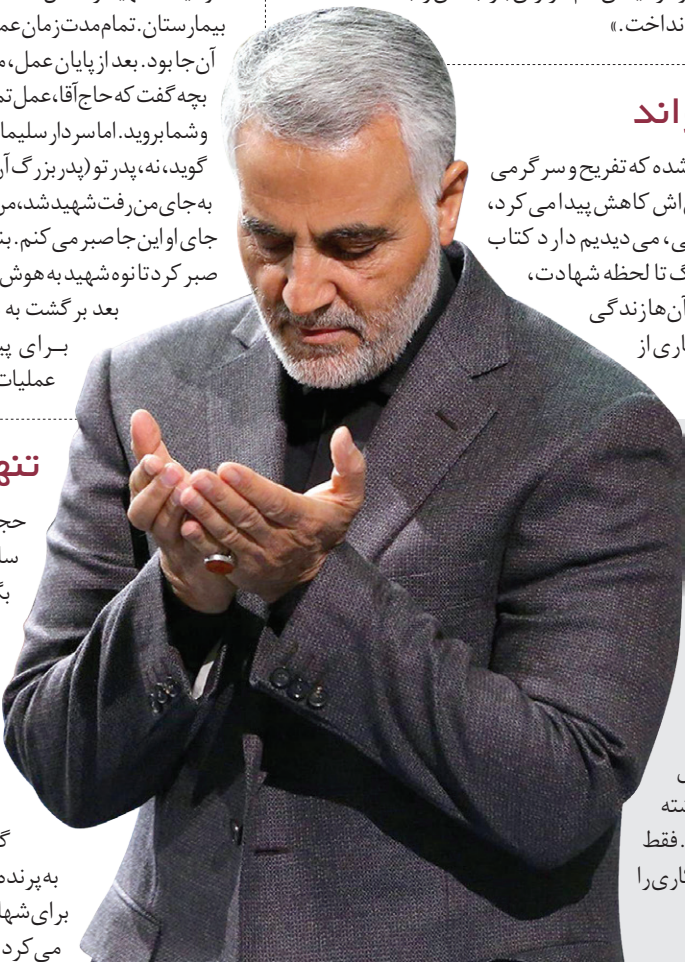
همراه ۴۰ ساله سردار درباره این که سردار حتی در حساس ترین لحظات زندگی اش هم حواسش به همه زوایای رفتارها و تصمیم هایش بوده، می گوید: «در یکی از عملیات ها، درگیری شدید بود. همه فکر و ذهن ما، میدان جنگ بود، اما حاج قاسم در آن میدان هم به یک سری جزئیات توجه داشت که شاید باورش برای ما سخت باشد. به همه مباحث کاری، اخلاقی و... توجه می کرد. مثلاً به غذای رزمنده هم توجه داشت. در عملیات های سوریه، لبنان، عراق و... همه تلاش و نگرانی فرمانده باید حفظ جان نیروها باشد و رساندن تجهیزات به دست آن ها، اما او در کنار آن موارد، می ایستاد و می گفت باید در حین عملیات، غذای داغ به بچه ها برسد. وقتی غذا به دست رزمنده ها می رسید، از روی آن بخار بلند می شد. یادم هست حتی در دوران دفاع مقدس خودمان هم اگر شرب ایش فراهم بود، می گفت که همه را غذا باید نوشابه هم توزیع شود. آن زمان به خصوص در جبهه، نوشابه خیلی مطرح نبود اما مدر لشکر ثارا... نوشابه قوطی هم به رزمنده ها می دادند.»

از زمان عمل تا به هوش آمدن نوه یک شهید در بیمارستان بود

«در باره توجه سردار به خانواده شهدا زیاد گفته اند اما هنوز خاطراتی هست که نشنیده اید»، او با این مقدمه می افزاید: «گاهی فرزند یکی از رزمنده ها که در منطقه بود، مریض می شد. می دیدم حاج قاسم هر طور شده خودش را می رساند به ایران تا او را ببرد بیمارستان و پیگیر وضعیت سلامتی اش می شد. خانواده رزمنده ها، هر کاری داشتند به او خبر می دادند. درباره خانواده شهدا هم این طور بود. یک بار وقتی قرار بود نوه یک شهید را عمل کنند، رفت بیمارستان. تمام مدت زمان عمل را در آن جا بود. بعد از پایان عمل، مادر آن بچه گفت که حاج آقا، عمل تمام شد و شما بروید. اما سردار سلیمانی می گوید، نه، پدر تو (پدر بزرگ آن بچه) به جای من رفت شهید شد، من هم به جای او این جابصر می کنم. بنابراین صبر کرد تا نوه شهید به هوش بیاید و بعد برگشت به منطقه برای پیگیری عملیات.»

«هزاران بار جان من فدای مردم»، ورد زبانش بود

از او درباره خاص ترین خاطره ای که از سردار در ذهنش مانده می پرسم و می گوید: «صدها خاطره شاخص در کتاب «حاج قاسمی که من می شناسم»، هست اما اگر از من درباره مهم ترینش سوال کنند: از نگاه حاج قاسم به مردم می گویم، از عشق او به مردم خواهیم گفت، خودش را در کنار مردم چیزی ندیدن، و قتش را در اختیار مردم قرار دادن، این که همیشه خودش را مدیون مردم می دانست، ارتباطی که او با مردم داشت و سر موضوع مردم می ایستاد و با همه برخورد می کرد. یادم هست وقتی مادر شهید سلیمانی از دنیا رفت، قرار شد در روستای زادگاه ایشان مراسم ختمی برای یادبود برگزار شود. از لحاظ حفاظتی حاج قاسم جزو شخصیت های تراز اول کشور بود. آمریکا او را تهدید به ترور کرده بود. بنابراین تیم های امنیتی و حفاظتی آمدند و در آن جا گیت های متعدد برای بررسی مردمی گذاشتند که می خواستند در مراسم شرکت کنند. حاج قاسم وقتی به آن جا رسید، وارد مراسم نشد و گفت تا این گیت ها که باعث اذیت مردم می شود به طور کامل جمع نشود، وارد نخواهد شد. خودش شخصاً همان جا ایستاد و گفت مردمی که به خاطر من آمدند نباید اذیت شوند و سختی ببینند. او هرگز مردم را فراموش نکرد و «هزاران بار جان من فدای مردم»، ورد زبانش بود. حتی در وصیت نامه اش هم نوشت، جان من هزاران بار فدای مردم باد و در میدان هم هزاران بار جانش را به خاطر مردم کشور به خطر انداخت.»



در اوج خستگی، می دیدیم دار دکتاب می خواند

از حجت الاسلام «شیرازی» می پرسم در این سال هایتمادی آشنایی، متوجه شده که تفریح و سرگرمی سردار چه بوده؟ و این طور پاسخ می دهد: «او دو تا تفریح داشت که هر وقت انرژی اش کاهش پیدا می کرد، به آن ها متوسل می شد. یک علاقه مندیش کتاب خوانی بود. در اوج خستگی، می دیدیم دارد کتاب می خواند. دیگری هم زنگ زدن به بچه های شهدا بود. حاج قاسم از دوران جنگ تا لحظه شهادت، توجه به فرزندان شهدا در برنامه داشت. این توجه فقط یک توجه ظاهری نبود، با آن ها زندگی می کرد. یعنی خانه شان می رفت، آن ها را دعوت می کرد به خانه اش بیایند و هر کاری از دستش بر می آمد، می کرد تا احساس یتیمی نکنند.»

بارزترین ویژگی اش، اخلاص او بود

۴۰ سال، زمان کمی برای شناخت یک نفر نیست. از او درباره بارزترین ویژگی های اخلاقی و رفتاری سردار می پرسم که می گوید: «حاج قاسم ویژگی های متعددی داشت. من یک بار نشستیم و بیش از ۱۰۰ ویژگی رفتاری و اخلاقی سردار را یادداشت کردم که می تواند برای همه درس آموز باشد. بیش از ۴۰ مورد از این ویژگی ها، کلان تر و مهم تر است. اخلاص، تعبد، شب زنده داری، وقت شناسی، تلاش شبانه روزی، توجه اش به مردم، تعهد به کاری که قبول می کرد برای انجام کامل و بی نقص آن، توجه اش به خانواده شهدا، ولایت مداری و... از بارزترین آن ها بود. با این حال، از نظر من بارزترین آن ها، اخلاص او بود. در این ۴۰ سال آشنایی ما، یک بار پیش نیامد که تصمیمی بگیرد یا رفتاری داشته باشد که در آن فقط خودش، صلاح خودش و آرامش خودش را در نظر گرفته باشد. فقط خدا را می دید. هیچ زمانی دنبال شهرت نبود، هیچ زمانی دنبال دنیا نبود. هیچ کاری را برای دنیا انجام نداد.»

در سخنرانی هایش از خودش تعریف نمی کرد



او درباره یکی از ویژگی های کمتر مورد توجه سردار می گوید: «من پای بیشتر سخنرانی های او بعد از عملیات های مهم بودم. هیچ وقت از خودش چیزی نمی گفت. همیشه حرف از شهدا و رزمنده ها بود. در منطقه جنوب شرق و در نیروی قدس، همین رفتار را داشت. بارها به من و در جلسات متعدد می گفت که اگر مردم کرمان به من اعتماد نمی کردند، نمی توانستم در لشکر ثارا... فرماندهی کنم. قبل از شهادتش، بارها گفته بود که من را در کرمان در کنار شهید محمد حسین یوسف الهی دفن کنید. شامش نکند اگر این سردار عزیز را می خواستند در تهران دفن کنند، بهترین مقبره را برایش در نظر می گرفتند، اگر می خواست در حرم امام رضا (ع) دفن شود، یکی از بهترین جاها را به او اختصاص می دادند اما گفته بود فقط باید در کرمان دفن شوم چون کرمانی ها من را به این جا رساندند. باید بروم کنار شهید یوسف الهی، چون می خواست حتی بعد از شهادت هم در زیر سایه یک شهید دیگر مطرح باشد. او را درشت کند تا خودش را کم رنگ کند.»